

نمایش تغییر آدم‌ها و ذات و رفتارشان، چیزی است که در هر کدام از آثار محمدحسین مهدویان می‌بینیم؛ آدم‌های مهدویان چقدر واقعی و دوست‌داشتنی هستند و چقدر شعاری؟

به نظر من تغییر ذاتی نداریم و اتفاقاً آدم‌های آثار ذات خیلی ثابتی دارند کمالین که کاراکترهای فیلم‌های مختلفش در کنار هم به زعم بعضی از منتقدان تکرار می‌شوند مثل «کمال» که در فیلم «لاتاری» هم ظاهر می‌شود و در فیلم‌های بعدی هم ظهور و بروز پیدا می‌کند. نکته بعدی که می‌خواهم به آن اشاره کنم موضوع هویتی است که فراتر از همه اجزایی که می‌شود برای آن شخصیت تعریف کرد، محمدحسین مهدویان به آن پایبند است و به آن اعتقاد دارد. آدم‌های فیلم‌های مهدویان باورپذیر هستند چون آن‌ها نسبت به موقعیت می‌توانند تصمیم بگیرند و به رغم این که ذات ثابتی دارند آدم‌هایی نیستند که به واسطه شرایط خیلی تغییر کنند و به اصولی پایبند هستند و می‌توانند به فضای پیرامونی خودشان کنش و واکنش طبیعی نشان دهند. ما از هر دو جنس هم داشتیم از «عباس زریباف» در «ماجرای نیمروز ۱ و ۲» تا «کمال» و «صادق» در همین داستان! به نظر می‌رسد که این‌ها ذات متغیری ندارند. حتی کاراکتر اصلی فیلم «لاتاری» (ساعت سهیلی) ذات متغیری ندارد. همان آدم متعصب و عاشق پیشه اول فیلم را در آخر هم می‌بینیم اما کنشگری آن آدم هست که آن را در فیلم تبدیل به قهرمان می‌کند. کنشگری در مقابل انفعالی که معمولاً در شخصیت‌های سینمای ایران موج می‌زند.

فارغ از درست یا غلط بودن، یک دسته‌بندی به نام فیلمساز ارزشی داریم؛ آیا می‌توان گفت که محمدحسین مهدویان در قالب تبیین ارزش‌ها فیلمسازی می‌کند و می‌توان این برچسب را که بعضی به او می‌چسبانند و خودش انکار از آن فرار می‌کند را به او الصاق کرد؟ فیلمساز ارزشی جزو برچسب‌هایی است که اول باید تعریف شود و بعد مطرح شود. همان طور که خیلی از برچسب‌هایی که در سینمای ایران مرسوم است و استفاده می‌شود بدون یک تعریف مشخصی، هر کسی به زعم خودش از آن استفاده می‌کند. من به عنوان روزنامه‌نگاری که سال‌هاست خبرهای سینما را زیر و رو می‌کنم هنوز باور ندارم پسوند «ارزشی» چه برای فیلم، چه برای فیلمساز، تعریف واحدی داشته باشد. اساساً هیچ مصداقی را برای این عبارت نمی‌توانم پیدا کنم و بگویم فلانی فیلمساز ارزشی است یا نه! ابراهیم حاتم‌کیا، کمال تبریزی، احمد زاروش، حمید بهمنی و حتی زنده‌یاد فرح‌الله سلحشور هم در این قالب و جایگاه قرار می‌گیرند و هیچ وقت نتوانسته‌ام در قالبی آن‌ها را بگنجانم و بگویم با شخصی مثل ابراهیم حاتم‌کیا چه چیز مشترک است و با شخص دیگری چه تفاوتی دارد. ولی آن طور که از سوال شما مشخص است اگر قائل به این هستیم که سینماگر ارزشی یا آن چیزی که به سینمای ارزشی معروف است سینمایی است که به مفاهیم، اصول و



آیا انتخاب بازیگران «رد خون» در سست بود؟ آیا هادی حجازی فر مشابه کاراکتر «لاتاری» نبوده و محسن کبابی وجه طنزی در برخی صحنه‌ها به فیلم نداده است؟

نکته این است که همان آدم‌ها بودند و قرار نبود تغییری کنند. «کمال» و «صادق» از همان فیلم «ماجرای نیمروز» آمدند و قرار است ادامه همان داستان خودشان را بگویند اساساً بنا بر تغییر نبوده است. مشابهت، همان موضوعی است که تمام آدم‌های دنیای مهدویان مشترک هستند. همان طور که مدل اضافه شدن «کمال» به قصه «ماجرای نیمروز ۱» و پیاده شدن او از بالگرد همان سکاسی را یادآوری می‌کند که احمد متوسلیان در «یستاده در غبار» داشت. محمدحسین مهدویان در این امر تمرد دارد و می‌خواهد احمد متوسلیان مفقودشده فیلم

ApertSoft Trial Version

این همان است. در «رد خون» هم به سبب رویی برای این اتفاق و حتی با همان بازیگر و همان گریم که به نظر من هادی حجازی فر هم در آن سنگ تمام گذاشت، می‌افتد. به نظر من وقتی ما جواد عزتی را در فیلم داریم که به آن شکل خودش را از سینمای کمدی جدا می‌کند و مخاطب را حیرت زده می‌کند در این دو فیلم، اما محسن کبابی این توفیق را ندارد که مشکلی هم نیست، همه بازیگران در یک سطح نیستند و شاید مهدویان می‌توانست به جای محسن کبابی، بازیگر دیگری را برای این نقش آفرینی انتخاب کند.

آیا مستند محور بودن و نمایش جزئیات، برای این کارگردان به عنوان ویژگی به حساب می‌آید یا صرفاً یک شاخصه است؟

محمدحسین مهدویان حتماً یک سری شاخصه‌هایی دارد که ما به عنوان مخاطب آن را امضای او می‌دانیم و طبیعتاً دوربین جستجوگرش، دوربین لرزان پنهانش و دوربینی که سعی می‌کند شاهد و نظاره‌گر باشد نه این که نقش یکی از کاراکترها را بازی کند و این‌ها یکی از الزامات و امضاهای دنیای محمدحسین مهدویان است؛ این که چقدر استفاده همین فضا و همین مستندنمایی در داستان‌های به روز می‌تواند موفق عمل کند جزو ریسک‌هایی است که او می‌کند و در «لاتاری» انتخاب این نوع فیلمبرداری یک ریسک بود. به زعم بنده و واکنش‌هایی که مخاطبان داشتند ایجاد دوری از فضای فیلم نکرد. بعضی از منتقدان این جنس فیلمبرداری را برای این درام نشانه ضعف دانستند که این موضوع به داستان فیلم که یک فضای کاملاً ملتهب، اجتماعی و معمای بود بر می‌گشت در عین حال تجربه بدی نبوده است.

در همین راستا پیش‌بینی شما از «درخت گردو» بود؟

همان طور که خودش اعلام کرده این فیلم یک فیلم عاشقانه است و باید ببینیم که به این جنس از فیلمبرداری و فضا سازی بصری اصرار دارد یا نه؛ اگر ادامه داد و موفق بود می‌توانیم بگوییم هنوز تکراری نشده و او حرف دارد ولی جنس سینمایی که من از محمدحسین مهدویان شناخته‌ام و ماهیتی که از خود او می‌شناسم به نظر دور از انتظار نیست که روزی با فیلمبرداری کاملاً شارپ و دوربین کاملاً ایستاده ما را شگفت‌زده کند و تجربه قاب‌بندی و فضا سازی کاملاً متفاوتی را مقابل ما بگذارد. این جزو ویژگی‌های آدم بلند پروازی مثل محمدحسین مهدویان است.

ارزش‌های نظام جمهوری اسلامی خدمت می‌کند، از لحاظ فرهنگی به آن پایبند است و اساساً شاکله فرهنگی جمهوری اسلامی با آن قوام پیدا می‌کند و شکل می‌گیرد، حتماً محمدحسین مهدویان جزو فیلمسازانی است که در راستای قوام این مفاهیم کار کرده است نه این که انگیزه‌های داشته باشد، نه این که دنبال سود باشد، کارگردانی است که به واسطه ابزار سینما، توانسته یک قدم هر چند کوچک، جماعتی را به سمت محتوای مرتبط با انقلاب اسلامی نزدیک کند، قهرمانانی را خلق کند از جنس قهرمانانی که باورمند به آرمان‌های انقلاب و نظام جمهوری اسلامی هستند که زمانی که مخاطب آن را روی پرده ببیند پس نزند. اعم از این که مخاطب با چه پیش‌زمینه‌ای وارد سینما می‌شود این حتماً ارزشمند است. از این منظر محمدحسین مهدویان حتماً فیلمسازی است که می‌توانم عبارت خادم فرهنگ را برایش به کار ببرم. او یقیناً جزو فیلمسازان خادم فرهنگ جمهوری اسلامی بوده و با این انرژی و انگیزه‌های که دارد تا سال‌های سال هم خواهد بود.

اساساً نماد فیلمساز ارزشی برای یک فیلمساز، ارزش به حساب می‌آید یا باعث می‌شود از آن فرار کند؟

تا زمانی که عبارت و عنوان هویتی نداشته باشد که نه لحنی هست که نمی‌شود برای هر کسی خرجش کرد ولی این کلمه دو وجه دارد و این کلمه را می‌توان به صورت مثبت آن هم به کار برد که وقتی آن را باز می‌کنیم واقعیت فیلمساز و وابسته است. فیلمسازی است که بدون حمایت هیچ نهاد دولتی نمی‌تواند نفس بکشد و فیلم بسازد. فیلمسازی است که شعار می‌دهد تا بتواند ارتزاق مالی کند، برای این جور اشخاص، عنوانی است که بدون هویت واحد در سینمای ایران خرج می‌شود. اگر سینمای ارزشی را به این معنا بگیریم حتماً نه مهدویان بلکه هر فیلمساز باهوشی مثل نرگس آبیاری هم سعی می‌کند از این عنوان فرار کند. به نظر من این فیلمسازان هوشمندی هستند که کار خودشان را می‌کنند و به باورهای خودشان پشت نمی‌کنند و در عین حال حواس‌شان هست که به دام این جنس کلیشه‌هایی که هنر به بیشتری برایشان دارد تلافی، نیفتند.

در این بحث کمی اختلاف سلیقه وجود دارد که «رد خون» فیلم کامل‌تر و درست‌تری است یا فیلم «ماجرای نیمروز»؟ شما به عنوان کارشناس و مخاطب کدام را می‌پسندید؟

محمدحسین مهدویان از لحاظ فن سینما، گام به گام خودش را تکمیل کرده و هیچ تردیدی در این نیست که از لحاظ ارزش‌های سینمایی، جسارت‌های کارگردانی و بلند پروازی‌ها در پروداکشن فیلم، «رد خون» فیلم بلند پروازانه‌تری است. ولی وقتی پای قصه به میان می‌آید سلیقه من به «ماجرای نیمروز» نزدیک‌تر است؛ من آن را بیشتر می‌پسندم و با آدم‌های آن بهتر ارتباط برقرار می‌کنم. در پرداخت داستان، «رد خون» را کمی ضعیف‌تر می‌دانم اما با همه این موضوعات دلیل نمی‌شود یکی از آن دیگری ضعیف‌تر باشد.